

دکتر یحیی مروستی از قاضیان سرشناس و خوشنام دوران خود بود و در عین حال به دلیل دانش و آگاهی و گرایش مترقی و وطنخواهانه‌ای که داشت از هر فرصتی برای بیان حقائق و ستیز با نادرستی‌ها و تباهی و مفساد سیاسی و اجتماعی استفاده میکرد. او گاهی نیز به «نگین» مقاله میداد و «مدافعات سقراط» به قلم افلاطون یکی از ترجمه‌های فاضلانه اوست که چاپ دوباره آن در این برهه از زمان خالی از لطف و مناسبت نیست. روانش شاد باد.

## مدافعات سقراط

بقلم افلاطون

ترجمه: دکتر یحیی مروستی

فقط گستاخی و بی حیائی است که ندارم. من محکوم بمرگ میشوم زیرا نخواستم آنچه را که شما نهایت علاقه را بشنیدن آن دارید بگویم، زیرا گریه نکردم. عجز و لابه نکردم، اعمال و گفتارهای پست و ناشایست که درخور شأن من نیست و شما بشنیدن و دیدن آن از دیگران عادت دارید، نکردم و نگفتم.

و خطری را که در آن قرار گرفته‌ام بهیچ وجه دلیلی براینکه یک انسان آزاد مرتکب اعمال ناشایست بشود ندیدم و حالا از اینکه بدان نحو از خود دفاع کرده‌ام هیچ تأسفی ندارم. من ترجیح میدهم که بمیرم با چنین دفاعی، تا با دفاعی پست و ننگین زندگی کنم.

نه در برابر قضاات و نه در برابر دشمن، نه برای من و نه هیچ کس دیگر برای رهائی از مرگ توسل بهر وسیله‌ای مجاز نیست. همه میدانند که غالباً در جنگها با انداختن اسلحه و تقاضای عفو از دشمن غالب میتوان از مرگ رهائی یافت و میدانیم که چون تصمیم گرفته شود که تن بهر کاری و هر سستی داده شود در هر خطری هزاران وسیله نجات جان وجود دارد. پس این مرگ نیست که احتراز از آن مشکل است، آتنی‌ها! این جنایت است که دوری از

سقراط در پایان محاکمه قبل از اینکه قضاات را ترک کند اعلام میکند که با صدور رأی نهائی بر سر اکثریت چه خواهد آمد و اقلیت را که بر بی‌گناهی او رأی داده‌اند با شکوه و عظمت دلداری میدهد.

□ مردم آتن! بخاطر آنکه لختی صبر و حوصله نکردید سرزنی عظیم و اتهامی بزرگ را از طرف آنها که میخواهند خود را نسبت بجمهوری گستاخ نشان دهند برای خود تهیه دیدید. آنها خواهند گفت که شما کسانی هستید که سقراط دانشمند را کشتید و این برای ناسزاگویی بشماست. بلی، مرا دانشمند خواهند خواند اگرچه نباشم.

اما اگر کمی صبر میکردید آنچه که میل داشتید خود بخود بر حسب آرزویتان فرا میرسید.

سن مرا ملاحظه کنید چقدر پیش رفته است، دیگر بمرگ نزدیکم. این را بهمه شما نمی‌گویم، فقط بآنها که مرا محکوم کردند و باز فقط بآنهاست که خطاب میکنم. شما، آتنی‌ها شاید فکر میکنید که من آنچه را که میبایستی بیان کنم و انجام دهم تا تبرئه شوم نکرده‌ام و کلماتی را که برای شما مقنع باشد نتوانسته‌ام بیابم. نه، اینطور نیست. این کلمات نیستند که من کم دارم نه، آتنی‌ها، این

آن اشکال دارد.

جنایت سریع تر از مرگ حرکت میکنند. من که امروز سالخورده و افتاده‌ام بمرگ که آهسته می‌رود گرفتار آمده‌ام و مدعیانم که تا آنحد توانا و چالاک هستند در پنجه جنایت و ننگ که سریع تر می‌رود اسیر شدند. پس من می‌روم تا اعدامی را که شما مرا بآن محکوم کردید تحمل کنم و آنها می‌روند تا سبزه‌نشای ننگین و دشنام آمیز و ناسزای بی‌انصافی خود را که حق و حقیقت آنها را بآن محکوم کرده است تحمل نمایند.

من مجازات خود را میکشم و آنها هم مجازات خود را. این است آنچه که شاید مقرر شده است و باید بشود. من آنرا خوب و پسندیده می‌یابم.

□ اکنون میل دارم مطلبی را بشما بگویم. یا بعبارت دیگر آینده شمائی که مرا محکوم کردید پیش‌گوئی کنم. وقتی مرگ نزدیک میشود انسان بمرحله‌ای از زندگی میرسد که بهتر میتواند بر آینده حکومت کند. من اینک باین مرحله از زندگی رسیده‌ام.

بشما، ای آتئی‌هائی که مرا میکشید، اعلام میکنم: بلافاصله پس از مرگ من چنان مجازاتی خواهید کشید که بمراتب شکنجه‌آمیزتر از مجازاتی است که شما مرا بآن محکوم کردید. شما مرا کوبیدید باین امید که دیگر کسی پلیدی‌هایتان را بر ملا نسازد در حالیکه درست برعکس آنچه مقصود داشتید خواهد شد. من این را پیش‌گوئی میکنم:

گروه بی‌شماری که تا بحال من مانع آنها بودم بسرزنش شما قیام میکنند و بهمان اندازه که جوان‌ترند در ملامت و اصلاح شما جدی‌تر میکوشند و در اینحال جز آنکه رنج بیشتری تحمل کنید و دم برنیاورید کاری دیگر از شما ساخته نیست.

واقعا اگر شما فکر میکنید که باکشتن مردم ملامت‌ها را از خود دور می‌سازید، در اشتباهید. برای خلاص شدن از دست همه آنها که پلیدی‌های شما را عیان میکنند توسل بچین و سیله‌ای نه امکان دارد و نه شرافتمندانه است.

شرافتمندانه‌تر و آسان‌تر این است که بجای آنکه دهان دیگران را به بندید و آنها را خفه کنید کوشش کنید خود را تا آنحد که ممکن است اصلاح کنید و ممتاز سازید.

این بود آنچه که من درباره شما بایستی پیش‌گوئی میکردم، بلی درباره شما که مرا محکوم کردید.

دیگر از این لحاظ مطلبی ندارم.

□ اما درباره آنها که رأی به تبرئه من دادند علاقمندم در مدتی که صاحب منصبان زندان مشغولند و مرا بمحلی که باید در آنجا بمیرم نبرده‌اند با آنها گفتگو کنم.

بنابراین صبر کنید و چند لحظه همین جا بمانید، زیرا هیچ چیز مانع از این نیست که شما وقت باقی مانده مرا بخود اختصاص دهید. من امروز میخواهم همانطور که برای دوستانم حکایت می‌کنم برای شما نیز حکایت کنم که این حادثه‌ای که برایم پیش آمد کرده است چیست و معنای آن چگونه است.

بلی قضات (با نامیدن شما بکلمه قضات نامی که شایستگی آنرا دارید بشما میدهم) امروز حادثه فوق‌العاده‌ای برای من رخ داده است.

ندای رسالت دمون که من با آن خودی و آشنا بودم و بکرات در جریان زندگیم فرمانش را شنیده‌ام و در حوادث کوچک‌تر، اگر در حال ارتکاب خطائی بودم، مرا برحذر میداشت و مراقبتم میکرد امروز که حادثه بزرگی که خود شما می‌بینید برایم اتفاق افتاده است، حادثه‌ای که میتوان آنرا آخرین بدبختی بشمار آورد و در واقع باین عنوان هم شناخته شده است، این ندای الهی نه امروز صبح که از خانه خارج میشدم و نه هنگامی که در برابر دادگاه قرار میگرفتم و نه وقتی که سخن میگفتم و نه لحظه‌ای که میخواستم مطلب خاصی بگویم مرا برحذر نداشت.

در صورتیکه مواردی پیش آمده است که در سخن‌رانی‌های دیگر من سخنم را قطع کند و در بیان کلماتی مانع شود، اما در سرتاسر این محاکمه، ندای غیبی، با هیچیک از کارها و هیچیک از سخنان من مخالفت نکرد. علت این سکوت را چگونه باید تعبیر کرد؟

اکنون بشما می‌گویم برحسب آنچه که ظواهر حکایت دارند حادثه‌ای که برای من اتفاق می‌افتد خیر است، و اگر مرگ را مصیبتی میدانیم غیر ممکن است که در اشتباه نباشیم. من در این مورد تجربه بزرگی دارم و آن این است که اگر امروز من کار نیکی نمی‌کردم علامت مألوف خدائی از اینکه مخالفت خود را با احساس من برساند کوتاهی نمیکرد.

□ این ملاحظات و سنجش‌های تازه‌ایست که بایستی بشما امیدواری بزرگی بدهد باینکه مرگ خیر است زیرا موضوع از دو حال خارج نیست، یا مرگ انهدام مطلق وجود و احساس است، یا همانطور که می‌گویند یک تغییر وضع و عبور از اینجا بمکان دیگر است. پس اگر فنای شعور و ادراک باشد به یک خواب بدون رؤیا شبیه خواهد بود. در اینحال مرگ یک توفیق ذقیقتی است.

مثلاً اگر کسی شبی را در زندگی خود برگزیند که در طول آنشب خواب آرامی حتی بدون هیچگونه رؤیائی که آنرا پریشان کند داشته و با تمام شبها و روزهای دیگر زندگی خود مقایسه کند و بر آن باشد که حقیقت را بگوید که چند شب و چند روز در سرتاسر

زندگی همانند آتش گذرانده است، من مطمئنم که نه تنها یک فرد عادی بلکه شخص سلطان<sup>۱</sup> نیز خیلی کم روزها و شبهایی را مانند چنان شبی مییابد.

بنابراین اگر مرگ چیزست شبیه باین، من میگویم که مردن موفقیتی است بزرگ زیرا تمام طول ابدیت بمثابة فقط یک شب است.

اما اگر مرگ یک انتقال از این محل بمحل دیگر است و اگر آنچه میگویند راست باشد که میعادگاه آنها که مرده‌اند در آنجاست، ای قضاوت من، چه موفقیتی بزرگتر از این میتوان تصور کرد؟

زیرا بالاخره رسیدن بآن دنیا خود خلاصی از مدعیان قضا در اینجاست. در مکان جدید قضاوت واقعی را مییابیم که در آنجا هم، چنانکه میگویند، بشغل قضا اشتغال دارند مانند مینوس (Minos)، رادامانت (Rhadamanthe)، آکوه (Eaque) و تریپتولم (Triptoleme) و دیگر نیم خدایانی که در تمام دوران زندگی خود درستکار بوده‌اند.

بنابراین آیا چنین سفری سفر پست و بی ارزشی است؟ چه پولها که آماده‌اید برای هم صحبتی ارفه (Orfhée)، موزه (Musee)، هزیود (Hesiodé) و هومر خرج کنید؟

آه! اگر همه اینها حقیقت است من میخواهم هزار دفعه بمیرم. چه سرگرمی پرارزشی است برای من که با پالاند (Palanede)، آژاکس (Ajax)<sup>۲</sup> پسر تلامون (Telamon) و تمام بزرگانی که در ازمنه گذشته قربانی محکومیت‌های ناحق شده‌اند و مرده‌اند ملاقات نمایم!

تصور میکنم اگر سرنوشت خودم را با این قهرمانان مقایسه کنم، برایم نامطبوع نخواهد بود. اما سعادت عظیم این است که در آنجا نیز دنباله کار دوران حیاتم را بگیرم، پی جوئی و آزمایش‌های خود را روی این شخصیت‌های مختلف ادامه دهم تا تشخیص شود چه کسانی دانشمندند و چه کسانی به تصور خود دانشمندی میکنند و در عین حال مطلقاً از دانش بی‌بهره‌اند.

ای قضاوت! چقدر ارزش دارد که انسان بتواند کسی که ارتش بآن بزرگی را در برابر تروا رهبری کرد<sup>۳</sup> یا اولیس (Ulyss) سیزیف (Sisyphé) و مردان و زنانی از این قبیل را در بوته آزمایش قرار دهد. چه لذتی بالاتر از زندگی با آنها و امتحان کردن آنها؛ در آنجا دیگر انسان را بخاطر این آزمایش نمی‌کشند و انسانها در بین هزاران امتیاز دیگری که ساکنین آنجا را سعادت‌مندتر از ساکنین زمین میکند از زندگی جاویدان نیز برخوردارند، البته اگر آنچه میگویند حقیقت داشته باشد.

ای قضاوت من! بنابراین از مرگ نهراسید و در منتهای امید بسر برید. فقط باین حقیقت واقف باشید که برای انسان نیکوسیرت نه در مدت زندگی و نه بعد از مرگ او مطلقاً شری وجود ندارد و خدایان چنین انسانی را هرگز تنها رها نمیکنند.

آنچه که امروز بر سر من آمد حاصل اتفاق و تصادف نیست. رجاء واثق دارم که مردن از هم‌اکنون و خلاص شدن از غم و اندوه زندگی ارجح است.

بهمین علت بود که امروز ندای الهی بهیچ وجه مرا هشدار نداد و از هیچ حرف و عملی منحرفم نکرد.

اینک کوچکترین احساس مخالفی نه نسبت بآنها که متهم کردند و نه نسبت بآنها که محکوم می‌کردند ندارم معذلتک چون قصد آنها وقتی که مرا متهم مینمودند بر نیکوکاری استوار نبود و در اندیشه آزردن و صدمه بمن بودند میتوانم از این لحاظ از آنها شکوه داشته باشم و حال عنایتی را از آنها توقع دارم. مردم آتن! وقتیکه پسران من بزرگ شدند اگر دیدید که مال و منال یا دیگر چیزها را بر فضیلت و پرهیزکاری ترجیح میدهند و فکر میکنند که کسی هستند ولی در حقیقت هیچ نیستند آنها را آزار کنید و مزاحشان شوید همانطور که من خود شما را آزار کردم و مزاحم شدم. اگر دیدید در آنچه که بایستی دقت و توجه تمام مبذول دارند غفلت میورزند و خود را در عین آنکه کسی نیستند کسی میپندارند آنها را سرزنش کنید، همانطور که من شما را سرزنش میکردم.

اگر چنین کنید، من و پسرانم از عدالتی که مجرا میدارید شکایتی نخواهیم داشت.

و حالا، وقت آن رسیده که یکدیگر را ترک کنیم، من بسوی مرگ و شما بسوی زندگی. چه کسی از ما بهترین نصیب را دارد؛ هیچکس نمی‌داند، مگر خدا.

۱ - Grand Roi لقبی است که به پادشاهان ایران داده شده است.

۲ - پسر نوبلیوس Nauplius پادشاه اوبه Eubee مخترع وزن و اندازه و بازی شطرنج. وی چهار حرف بحروف یونانی اضافه کرد و نخستین کسی است که با نظام صحیح تشکیل ارتش داد و نگهبان در اطراف سربازخانه گماشت. در جنگهای تروا ناجوانمردانه و بدروغ متهم بخیانت شد. م

۳ - در جنگهای تروا یونانیها بعلت سخن چینی اولیس اسلحه لازم برای آژاکس نپرساوند او انتحار میکند.

۴ - منظور آگامنون Agamenon است.